

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

جمهوریت یا جمهوری؟

اگرچه من همواره خود را یک «جمهوری خواه» دانسته ام اما اعتقاد دارم که «جمهوری» خواندن یک حکومت لزوماً نمی تواند «جمهوریت» آن را تضمین کند و اگر ملتی به درستی نداند که اصول «جمهوریت» چیست و در پی استقرار آنها بر نیاید هرگز نخواهد دانست که حکومت مسلط بر کشورش واقعاً «جمهوری» است یا نه... بر این اساس در این مقاله می کوشم تا درک خود را از مفهوم «جمهوریت» و «جمهوریت خواهی» و رابطه آنها را با «جمهوری»، بعنوان شکلی از حکومت، بیان داشته و دلیل سبقت و اولویت آن اولی بر این دومی را توضیح دهم.

esmail@nooriala.com

اگرچه من همواره خود را یک «جمهوری خواه» دانسته ام، اما اعتقاد دارم که «جمهوری» خواندن یک حکومت لزوماً نمی تواند «جمهوریت» آن را تضمین کند و اگر ملتی به درستی نداند که اصول «جمهوریت» چیست و در پی استقرار آنها بر نیاید هرگز نخواهد دانست که حکومت مسلط بر کشورش واقعاً «جمهوری» است یا نه.

در واقع، تجربهء شکلی از حکومت که در سال 1358 خود را «جمهوری اسلامی ایران» خواند، و سپس به نوشتن قانون اساسی چنین حکومتی پرداخت، و 37 سال است که بر بنیاد آن «قانون» بر ملت و کشور ایران تسلط دارد بخوبی نشان داده است که اساساً دو مفهوم «جمهوری» و «اسلامیت» با یکدیگر تنافری گوه‌رین دارند و هرگز نمی توان شکلی از حکومت را یافت که در آن، بصورتی بنیادین، «اسلامیت» رژیم «جمهوریت» آن را نغی نکند.

بر این اساس در این مقاله می کوشم تا درک خود را از مفهوم «جمهوریت» و «جمهوریت خواهی» و رابطه آنها را با «جمهوری»، بعنوان شکلی از حکومت، بیان داشته و دلیل سبقت و اولویت آن اولی بر این دومی را توضیح دهم.

حکومت ملت

به این نظر توجه کنیم: «تاریخ معاصر جهان تاریخ انتقال مالکیت جوامع روی زمین به کل اهالی این جوامع است».

در بادی امر، و بخصوص در دوران ما، شاید محتوای این سخن امری بدیهی انگاشته شود. یک جوان امروزی می تواند از ما بپرسد که «مگر قرار است مالکان جوامع روی زمین از کرات دیگر آمده باشند؟» یا «مگر می شود مالک یک جمع خود جمع نباشد؟» اما همه می دانیم که «بله، چنین نیز می شود». مگر برده داری جز این بوده که کسانی «مالک» کسانی دیگر بودند؟ مگر نظام «ارباب و رعیتی» جز نوعی از همین رابطه بوده است؟ مگر مالک زمین و

ابزار تولید و رعیت، نمی توانسته این همه را یکجا به دیگران بفروشد یا از دیگران بخرد؟ تاریخ بشر، حتی تا اعماق زمان های اسطوره ای، تاریخ مالکیت آدمیانی بر آدمیانی دیگر بوده است.

حتی می دانیم که «حکومت» هم بر اساس همین «مالکیت» معنا می گرفته و تعریف می شده. شاه و سلطان و امپراتور و فنودال و زمین دار بزرگ همگی «مالک» بوده اند و بقیه مردم «مملوک» آنها. حتی آنجا که گفته می شد «در حقیقت مالک اصلی خداست»، همین خدا را هم برخی از آدمیان بوده اند که بر روی زمین نمایندگی کرده و، بعنوان نماینده او، بر جان و مال و ناموس مردمان مالکیت داشتند.

وقتی خدای مسلمانان به مؤمنان اش، در آیه 59 از سوره نساء کتاب اش، فرمان می داد که «از الله و رسول و صاحبان امری که در بین شما حضور دارند اطاعت کنید»، معلوم بود که کسی خدا را نمی بیند و پیامبرش هم انسانی فانی است و بزودی می میرد، و آنچه باقی می ماند همان «صاحبان امر» اند که، از طرف آن دو غایب از نظر، مالک مردمان شده و مردم به اطاعت از آنان مأمور گشته اند.

اما، با این همه، «تاریخ معاصر جهان تاریخ انتقال مالکیت جوامع روی زمین به کل اهالی این جوامع است». انسانی که، سه چهارم قرن پیش، خدا را در آسمان ها باقی نهاد و رسولان اش را به چهار دیواری ذهن باورمندان اش سپرد و گفت که «مدیریت جامعه باید بر مدار خواست اهل جامعه تنظیم شود» طغیان گری بود که علیه تاریخی چند هزار ساله برخاسته بود. و از دل همین طغیان هم بود که نخست مفهوم «فرد» (individual) و سپس مفهوم «جمهور مردمان» (public)، به معنی مجموع اهل یک جامعه، بر مفاهیم آسمانی و مقدس گذشتگان پیشی گرفت و مالکیت جامعه را از آن کل اهل جامعه کرد.

و آنگاه این امر ناگزیر لازم آمد که تعریف «حکومت» نیز، بر حسب این مالکیت جدید، تغییر کند. بدینسان، هر کجا که انسان بر مالکیت خدا و رسول نامرئی و «صاحب امر» زنده و آشکار اش فائق آمد، و مالکیت جامعه را از آن خود ساخت، حکومت نیز به همان «جمهور مردم» (public) تعلق یافته و «جمهوری» (republic) نام گرفت.

اصول جمهوریت

اما مشخصات این «جمهوری» را باید نه در نام جمهوری که در مفهوم «جمهوریت» (republicanism) جستجو کرد؛ مفهومی که بر مبنای مفروضات زیر جمع بندی می شود:

- فرض اصلی جمهوریت آن است که مالکیت و حکومت هر جامعه نه از آن خدا و رسول و حاکم (صاحب امر)، که از آن کل اهالی همان جامعه است.

- در عین حال، جریانی که منجر به انتقال مالکیت و حکومت به «جمهور مردم» شده، در سیر تحولی خود، و از لحاظ سیاسی، لفظ عام جامعه را به لفظ خاص «ملت» تغییر داده و سرزمینی را که هر ملتی در آن ساکن است، و بوسیله مرزهای مفروض سیاسی از سرزمین های دیگر مجزا می شود، «کشور» خوانده است.

- پس، جمهوریت، در صورت معاصر خود، به معنای آن است که مالکیت و حکومت هر ملت بر خودش و کشورش از آن خود آن ملت است. در واقع، مفهوم «حاکمیت ملت» یا «حاکمیت ملی» از همین تعریف بر می خیزد.

- چنین ملتی، که مالک خود و سرزمین اش شده، برای اداره کشور و امور روزمره خود، نخست دست به ایجاد یک قرارداد اجتماعی مابین افراد خود می زند که «قانون اساسی» نام دارد. این «قانون اساسی» حکم شناسنامه هر ملت را داشته و تنها در صورتی دارای ماهیت «جمهوریت» می شود که کشور و حاکمیت کشور را از آن «ملت» بدانند.

[یعنی، یک قانونی اساسی که مالکیت جامعه و کشور را از آن خدا یا رسول خدا، یا امامان جانشین رسول، و یا اشخاصی بدانند طبعاً نمی تواند مادر حکومتی باشد که «جمهوری» خوانده می شود. چنین حکومتی، هر چقدر هم ظاهر خود را مدرن و امروزی کرده و در نام خود بر جمهوری بودن اش تأکید کند، شکلی از اشکال سنتی دوران کهن و قرون وسطا محسوب شده و از گوهر «جمهوریت» خالی است].

- در «جمهوریت» همه مقاماتی که دارای قدرت تصمیم گیری و دخالت در امور «جمهور مردم» باشند انتخاب شده بوسیله همان مردم و پاسخگوی به آنها، و برای کار خود واجد محدودیت های زمانی بوده و در تواتری معین جای خود را به دیگران می دهند.

- حتی اگر، به دلیل شرایطی خاص، «جمهور مردم» تصمیم بگیرند که شخصی را بعنوان نماد وحدت ملی شان تعیین کنند و احراز این «سمت نمادین و تشریفاتی» را در او یا خاندان اش مستمر سازند، چون این سمت ممکن است با مالکیت و حاکمیت «جمهور مردم» در تضاد قرار گیرد، برای حفظ «جمهوریت حکومت» چنین شخص یا خاندانی نباید به هیچ روی دارای قدرت تصمیم گیری و اجرائی باشد و همواره باید نمادی غیر مسئول شناخته شود.

[نمونه جالب این وضعیت را می توان در نتایج «انقلاب مشروطیت ایران» علیه سلطنت سنتی کشور دانست. سرکردگان مشروطه، که برای سلب مالکیت و حاکمیت از شاه قاجار، و برقراری مجلس شورا، و انتخابی کردن مدیران جامعه قیام کرده بودند، به لحاظ وجود شرایطی خاص و غیر عادی، چنین تشخیص دادند که سمت شاه را حفظ کنند. آنها، در سند اول قانون اساسی مشروطه (که هنوز متممی نداشت)، چنین ذکر کردند که سلطنت «از جانب ملت» به شاه اعطا می شود اما او دیگر مقام مسئول نیست و حق دخالت در امور کشور را ندارد. همین تمهیدات نشان از آن دارد که قرار بوده «شاه مشروطه» دارای سمتی نمادین (مثل پرچم و سرود و عکس روی دیوار) باشد و نتواند دخالتی در امر «جمهوریت» (به معنی مالکیت و حاکمیت ملت بر کشور) داشته باشد].

[همین وضعیت در اکثر کشورهای پادشاهی اروپا نیز قابل مشاهده است. هرچند که هنوز مقام غیر مسئولی به نام شاه یا ملکه، با احراز سمتی نمادین و غیر مسئول، در مجموع هیئت حاکمه این کشورها وجود دارد، نظام سیاسی آنها واجد ماهیتی برگرفته از جمهوریت است. در این نظام ها رئیس

مملکت نه پادشاه که نخست وزیر یا صدراعظم است. این وضعیت را حتی می توان در کشوری همچون انگلستان نیز مشاهده کرد که اگرچه دارای قانون اساسی مدونی نیست و ملکه اش ظاهراً مالک الرقاب کشور محسوب می شود اما کشور عملاً از «نظم جمهوری» برخوردار است و نخست وزیر منتخب جمهور مردم دارای قدرت و مسئولیتی همزمان برای اداره کشور محسوب می شود].

تختی از اصول جمهوریت

اگر بخواهیم موارد تختی از اصول جمهوریت را بصورت آزمایشگاهی مطالعه کنیم شاید موردی بهتر از کشور خودمان نیابیم؛ چرا که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب مشروطهء ضد سلطنت سنتی قاجار، و صدور سند «مشروط شدن حکومت به یک قانون اساسی» که با تشریفاتى کردن سمت پادشاهی، نظام حکومتی ایران را جمهوری می کرد، بلافاصله روند اقدام علیه «جمهوریت نظام حکومتی» از جانب «شاه و شیخ» آغاز شد.

- مجدعلیشاه قاجار مجلس شورای ملی را به توپ بست و قانون اساسی را تعطیل کرد
- پس از شکست و فرار او، دینکاران فرقهء امامی (که خود را روحانیت می خواندند و می خوانند)، با افزودن «متمم» به قانون اساسی، از یک سو برای کشور «مذهب رسمی» قائل شدند و، از سوی دیگر، رسمیت یافتن مصوبات مجلس شورای ملی را به مطابقت این مصوبات با شریعت فرقهء امامیه و تشخیص این مورد بوسیلهء «علماء!» مشروط ساختند.
- سپس، با آغاز پادشاهی رضاشاه پهلوی (که قرار بود شاهی غیر مسئول باشد) دو حرکت قابل توجه انجام شد: شاه جدید از یکسو اعتنائی به خواسته های دینکاران امامی نکرد (و از این لحاظ، خوشبختانه، حکومت ناقص شده بدست متمم قانون اساسی را سکولاریزه کرد) و، از سوی دیگر، اگرچه ظواهر «جمهوریت نظام» را (که در انتخابات مجلس و تعیین نخست وزیر از جانب آن ظهور می یافت) حفظ کرد اما، متأسفانه، با قبضه کردن قدرت تصمیم گیری، مقام غیر مسئول و تشریفاتى «پادشاه» را به نظام دیکتاتوری سلطنتی مبدل ساخت.

- همین امر در دوران فرزندش، مجدرضاشاه پهلوی (با سکسکه هائی چند) ادامه یافت و در 1327 شمسی، با افزوده شدن «متمم» دیگری به قانون اساسی مشروطه، اختیارات پادشاه (سلطان) چنان گسترش یافت که دیگر نمی شد جائی برای خودنمائی جمهوریت در آن پیدا کرد. در متمم جدید، شاه نیمی از نمایندگان مجلس جدید التأسیس سنا را تعیین کرده و حق انحلال مجلس شورای ملی و (در غیاب و تعطیلی مجلس) حق عزل و نصب نخست وزیر را بخود اختصاص داد.

- با انجام کودتای 28 مرداد 32 کل سیستم به وضعیت دوران پهلوی اول برگشت
- و در سال 1341، با انجام آنچه «انقلاب شاه و مردم» نامیده شد، مشخصات تشریفاتى پادشاه در قانون اساسی مشروطه کلاً و رسماً تعطیل شد و شاه، با اعلام «مأموریت برای وطنم» تبدیل به دیکتاتوری ظاهراً قانونی شد.

- در واقع، پیدایش همین وضعیت بود که «انقلاب 57» مردم ایران را کلید آغاز زد. در ابتدا انتظار آن بود که با شعار «استقلال، آزادی، قانون اساسی» و تبدیل سلطنت شاه قدر قدرت به شاه تشریفاتی و بی مسئولیت مشروطه، امکان بازگشت به جمهوریت نظام تأمین شود.

- اما دینکاران امامی، برهبری آخوندی که «امام» اش نامیدیم، از یکسو اعلام کردند که سلطنت و پادشاهی هر دو منقرض شده اند و کشور دارای «نظام جمهوری» شده و، از سوی دیگر، با مینا قرار دادن شریعت فرقه امامیه در نوشتن قانون اساسی جدید، کلیت «جمهوریت» را از نظام جدید ستاندند و شترمرغی به نام «جمهوری اسلامی» را آفریدند که نه می پرید (رئیس اش جای شاه دیکتاتور را با شدت و عمقی بیشتر پر می کرد) و نه بار می برد (جمهوریت را تعطیل می کرد).

بدینسان، در تمام صد سال اخیر، شاه و شیخ در پی برافکندن مبانی «جمهوریت» انقلاب مشروطه بوده و حسرت برقراری حاکمیت و مالکیت را بر دل ملت باقی نهاده اند.

سکولار دموکراسی و سبقت و اولویت جمهوریت بر جمهوری

تجربه گسترده کنونی ما، نشان می دهد که از یکسو می توان حکومتی را جمهوری خواند اما از جمهوریت دورش کرد (مثل جمهوری عراق عهد صدام حسین یا جمهوری اسلامی کنونی در ایران) و، از سوی دیگر، پادشاهی تشریفاتی داشت اما جمهوریت حکومت را مستحکم کرد (مثل پادشاهی در کشورهای اسکاندیناوی یا حتی انگلستان).

بر این اساس، از نظر من، «جمهوریت حکومت» می تواند، در شرایطی معین، ربطی به اینکه «شکل حکومت» را چه بخوانیم نداشته باشد. بخصوص، تا زمانی که حکومت اسلامی مسلط بر ایران منحل نشده و مردم در یک همه پرسی آزاد برای برقراری حاکمیت ملی و تعیین نوع حکومت شرکت نکرده اند، مهمترین وظیفه اپوزیسیون انحلال طلب ما اصرار و ابرام دائم بر «جمهوریت» حکومت سکولار دموکرات آینده ایران است؛ چه شکل حکومت آینده جمهوری باشد و چه پادشاهی تشریفاتی و غیر مسئول.

در واقع، بر اساس همین درک از «جمهوریت» است که من، با وجود اینکه خود را جمهوری خواه می دانم، و عهد کرده ام که، اگر در زمان انحلال حکومت اسلامی مسلط بر ایران زنده باشم و در کشورمان آزادی بیان وجود داشته باشد، برای برقراری «جمهوری ایران» تبلیغ کنم اما، در درون جنبش سکولار دموکراسی ایران، خود را نه یک «جمهوری خواه» که یک کوشنده «جمهوریت خواه» می خوانم و در راستای آموزش و تبلیغ و تحقق اصول جمهوریت در حکومت آینده ایران تلاش می کنم و اگر با فردی پادشاهی خواه روبرو شوم که به ضرورت «جمهوریت نظام» اعتقاد داشته باشد مشکلی در همکاری با او برای اقدام در راستای منحل کردن حکومت اسلامی و لغو قانون اساسی ضد جمهوریت آن نمی بینم. یعنی معتقدم که این «جمهوریت نظام» است که سکولار دموکرات بودن آن را ممکن می سازد، و

حاکمیت را به ملت بر می گرداند، و همهء مدیران واجد حق دخالت در امور ادارهء کشور را انتخابی می داند، و برای خدمت شان مدت قائل شده و عزل آنها بوسیلهء ملت را ممکن می کند.

شش پرسش تعیین کننده

نیز، بر اساس آنچه گفته آمد، اعتقاد دارم که برای تشخیص حضور «جمهوریت» در «حکومت» نشانی های بسیار ساده ای وجود دارد که می توان آنها را بصورت پرسش های ششگانهء زیر جمع بندی کرد:

- 1 - آیا قانون اساسی کشور مورد نظر ما قانونی انسان مدار، سکولار و دموکرات است؟
- 2 - آیا در آن ذکری از مذهب و ایدئولوژی رسمی، و ابتنای بر شرایع و مانیفست های مذاهب و ایدئولوژی ها، وجود ندارد؟
- 3 - آیا این «قانون» آزادی احزاب و مطبوعات و برقراری آزادی بیان و تبلیغ را، بی هیچ شرطی، برسمیت شناخته و تعطیل مقوله ای به نام «زندانی سیاسی» را اعلام می دارد؟
- 4 - آیا این قانون شالودهء خود را اعلامیهء جهانگستر حقوق بشر و الحاقات آن دانسته و از اصول مربوط به انجام انتخابات منصفانه و آزاد، که نهاد بین المجالس سازمان ملل اعلام داشته، تبعیت می کند؟
- 5 - آیا کلیهء مدیرانی که در هر سه قوای کشور ادارهء امور را بر عهده دارند، بدون هیچ حد و حصری، برگزیدهء مردم در انتخابات منصفانه و آزاد هستند؟
- 6 - آیا قوای نظامی و انتظامی کشور زیر نظر و مدیریت رئیس قوهء مجریه قرار دارند؟
به نظر من، اگر حتی جواب یکی از این پرسش ها منفی باشد ما با حکومتی روبرو نیستیم که از «جمهوریت» برخوردار باشد. اما اگر جواب ها همه مثبت بود دیگر فرقی نمی کند که ملت ایران، در همه پرسشی مربوط به تعیین شکل حکومت، جمهوری را برگزیند یا پادشاهی تشریفاتی را.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>

صفحهء نوری علا در فیس بوک:

<https://www.facebook.com/esmail.nooriala.5>